

شر طبیعی و فرضیه شبیه‌سازی^۱

دیوید کایل جانسون

مترجم: فائزه برزگر تبریزی*

[تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۱۱/۱۵ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۰۳/۰۹]

چکیده

برخی از خداپاوران مدعی‌اند لازم نیست به تهدیدی که شر طبیعی برای خداپاوری ایجاد می‌کند پاسخ دهند. آنها دلیل کافی دارند که باور داشته باشند خدا هست و این دلیل موجب تضعیف هر نوع تهدیدی می‌شود که شر طبیعی برای خداپاوری ایجاد می‌کند. توضیح‌دادن اینکه چطور خدا و شر طبیعی هر دو وجود دارند ضروری نیست. زیرا آنها از پیش می‌دانند که این هر دو وجود دارند. من استدلال خواهم کرد که حتی اعطای این دانش به خداپاوران آنها را در موقعیت خوشایندی قرار نمی‌دهد. این استدلال خداپاوران را در موقعیت بسیار ناخوشایندی قرار می‌دهد و آن اینکه جهان ما را خداوند طراحی نکرده است، بلکه بیشتر احتمال دارد نوعی شبیه‌سازی رایانه‌ای باشد. شر طبیعی تهدیدی جدی برای باور به وجود خدا ایجاد می‌کند. با این حال، برخی خداپاوران مدعی‌اند نیازی نیست به این تهدید پاسخ دهند. آنها ادعا می‌کنند که دلیل کافی برای باور به اینکه خدا هست دارند؛ دلیلی که موجب تضعیف هر تهدیدی می‌شود که شر طبیعی برای خداپاوری ایجاد می‌کند. آنها نیازی ندارند به اینکه نشان دهند چطور شر طبیعی و وجود خدا با یکدیگر سازگارند. زیرا از پیش می‌دانند که خدا وجود دارد (و اینکه شر طبیعی وجود دارد)، آنها معتقدند وجود خدا با شر طبیعی سازگار است. توضیح اینکه چطور این سازگاری ممکن است، از نظر آنها ضروری نیست. من استدلال خواهم کرد که حتی اعطای این دانش درباره وجود خدا به خداپاوران که آنها مدعی داشتند هستند، آنها را در موقعیت خوشایندی قرار نمی‌دهد. اگرچه این دانش از اعتقاد خداپاورانه با موفقیت دفاع می‌کند، اما خداپاور را در موقعیت بسیار ناخوشایندی قرار می‌دهد: اینکه جهان ما را خداوند طراحی نکرده، بلکه در عوض بسیار محتمل‌تر است که نوعی شبیه‌سازی رایانه‌ای باشد.

۱. مشخصات کتاب‌شناختی این اثر چنین است:

David Kyle, Johnson (2013). "Natural Evil and the Simulation Hypothesis", in: *Sophia* 52 (3), pp. 425-445.

* دانشجوی دکتری فلسفه دین، پردیس فارابی دانشگاه تهران barzegartf@ut.ac.ir

۱. رهانیدن خدا باوری از شر طبیعی

این حقیقت که اجتناب ناپذیری فاجعه‌های طبیعی با تار و پود دنیای ما بافته شده است به جد خدا باوری را تهدید می‌کند. فجایع طبیعی مثل طوفان‌ها، زمین‌لرزه‌ها، سونامی‌ها، گردبادها و بیماری‌ها باعث ایجاد مقادیر محاسبه ناپذیری از شر در جهان می‌شود که به سبب رنج‌های وحشتناک و مرگ‌های تصادفی و بدون جهت‌گیری به وجود می‌آیند. این وقایع منجر به شر بسیاری می‌شوند که در واقع زمانی کار شیاطین محسوب می‌شد.^۱ با این حال، زمانی فرا رسید که بشر دریافت که شرور نتایج قوانینی است که جهان ما را اداره می‌کند؛ هنگامی که وضعیت فیزیکی رایج مشخصی رخ می‌داد قوانین طبیعت چنین بی‌رحمی‌ای را دیکته می‌کرد؛^۲ و در آن زمان به بسیاری از پرسش‌ها پاسخ داده شد. علی‌الظاهر خداوند جهان ما را طراحی کرده که شامل قوانینی که آن را اداره می‌کند نیز می‌شود؛ اما اگر این قوانین مسئول چنین فجایعی است، بنابراین هر کسی که این قوانین را دیکته کرده است در نهایت بانی این فجایع است. چطور موجودی عالم مطلق، قادر مطلق و خیر محض (کسی که من آن را موجودی می‌نامم که از سه جهت مطلق (tri-omni) است) می‌تواند بانی نهایی چنین قساوت‌هایی باشد؟ با این حال او می‌توانست جهان ما را طوری طراحی کند که هیچ وضعیت فیزیکی‌ای منجر به چنین قساوت‌هایی نشود و شر و رنجی که اکنون آنها را تحمل می‌کنیم حذف شود.^۳ برعکس، جهان ما طوری طراحی شده است که بدون توجه به اینکه شما که هستید یا چه کرده‌اید به طور تصادفی و بدون هشدار و تقریباً در هر زمانی به سراغ شما می‌آید و شما و عزیزانتان را آسیب می‌زند یا از بین می‌برد. اگر من ماشین‌های سگ‌کش را، که به طور تصادفی فعال می‌شوند و هر سگی را که در دسترسشان باشد می‌کشند، در طراحی خانه‌ام جا می‌دامم دیگران به سختی می‌توانستند مرا ارباب مهربان سگ‌هایم، زور و الکس، بدانند. در عین حال، این همان چیزی است که در ضمن طراحی در این جهان جای داده شده است. به نظر می‌رسد اگر موجودی جهان ما را طراحی کرده باشد، آن موجود محبت مطلق نیست.

اکثر افراد با این موضوع موافق‌اند که فجایع طبیعی شر هستند و هیچ خیر توجیه‌کننده‌ای از آنها به دست نمی‌آید. با این حال، اگر خداوند به عنوان عالم مطلق،

قادر مطلق و خیر محض وجود دارد، باید دلیل موجه خوبی داشته باشد برای اینکه چرا بانی چنین فجایعی می‌شود.^۴ اگر خدا وجود دارد باید تئودیه‌ای وجود داشته باشد. اما هنوز هیچ فرضیه خداباورانه‌ای که نشان دهد دلیل این فجایع چیست از جایگاه مطلوبی برخوردار نشده است.^۵ خداباوران شکاک استدلال می‌کنند که حتی با گردآوردن دلایل باور به خدا، ما نیازی به فراهم کردن چنین تئودیه‌ای نداریم؛ این حقیقت که اگر خدا وجود داشته باشد دلیل او برای این نوع عمل کردن ممکن است فراتر از بینش ما باشد به این معناست که شر ادراک‌شده حتی نمی‌تواند احتمال وجود خدا را به هیچ وجه کاهش دهد.^۶ با این حال، هیچ کس از چنین راه‌حلی خشنود نیست. حتی بسیاری از خداباوران در این ایده تشکیک می‌کنند که شر حتی احتمال وجود خدا را کاهش می‌دهد. آنها از این مطلب نیز نگران‌اند که خداباوری شکاکانه باور به خدا را به دلیل ناممکن بودن خطا در آن غیرعقلانی کند و اینکه توانایی ما را برای انجام‌دادن هر نوع ارزیابی اخلاقی عینی تهدید کند.^۷

با این حال، دیگران استدلال می‌کنند که دلایل آنها برای باور به وجود خدا می‌تواند این مشکل را حل کند، حتی با وجود حذف هر نوع دلیل که تئودیه‌ای را در درجه اول فراهم می‌کند. مشهورترین این استدلال‌ها را آلوین پلنتینگا مطرح کرد که بر اساس آن پیشنهاد می‌کند که «موجودی که برای خداشناس ظاهر شده است»،^۸ یعنی انگیزش درونی روح‌القدس (IHHS / Internal Instigation of the Holy Spirit)،^۹ باور به وجود خدا را تضمین می‌کند و نیز این حقیقت را که خداوند عالم مطلق، قادر مطلق و خیر محض است. با فرض اینکه اعتقاد خداباورانه او تا به حال با چنین چیزهایی توجیه شده است، او معتقد است که انتقادی مبتنی بر شواهد حتی نمی‌تواند عقلانیت اعتقاد خداباورانه را تضعیف کند، چه رسد به اینکه آن را غیرعقلانی نشان دهد.

مثالی که پلنتینگا در باور مسیحی تضمین‌شده استفاده می‌کند مثالی است که در آن حافظه داده‌های حسی‌اش به او می‌گوید مینارد گربه است. حتی اگر پلنتینگا بداند که مینارد لوبیای سبز پخته‌شده دوست دارد و تشخیص دهد که این فرضیه که مینارد بومی فریزلند است بهتر این حقیقت را توجیه می‌کند (با توجه به اینکه احتمالاً درصد بیشتری از بومیان فریزلند در مقایسه با گربه‌ها لوبیای سبز پخته‌شده دوست دارند)،

پلنتینگا مدعی می‌شود که باور او درباره اینکه مینارد گربه است بدون تزلزل می‌تواند ادامه پیدا کند و ادامه پیدا می‌کند. و این درست خواهد بود حتی اگر او فقط از یک دوست درباره مینارد و عادت لوبیا سبز خوردنش شنیده باشد که نادانسته این مطالب را سر هم کرده است. پلنتینگا، به روشی تمثیلی، نتیجه می‌گیرد که اگر خداباوری تضمین شود (از طریق انگیزش درونی روح‌القدس یا طرق مشابه دیگر) انتقادی مبتنی بر شواهد نه می‌تواند شکستی برای خداباوری شمرده شود و نه به اندازه کمترین مقدار می‌تواند چنین باوری را تضعیف کند؛ در واقع، حتی اگر خداباوری نادرست بود و بنابراین تضمین نشده (همان‌طور که پلنتینگا از آن دفاع می‌کند) تا جایی که شخص فکر می‌کند باورهایش تضمین شده هستند (مثلاً از طریق انگیزش درونی روح‌القدس)، هیچ انتقاد مبتنی بر شواهدی نمی‌تواند منجر به غیرعقلانی شدن آنها شود. بنابراین، وقتی پلنتینگا با معضل شرط طبیعی مواجه می‌شود معتقد است به هیچ وجه نیازی نیست به این معضل پاسخ دهد. زیرا (و صرفاً به این دلیل که) او معتقد است اعتقادش به خداباوری (و به‌خصوص خیر خداوند) از طریق (چیزی شبیه به) انگیزش درونی روح‌القدس تضمین شده است.^{۱۰}

ممکن است انتقادات فراوانی به این مطلب وارد شود. از نظر من، اکثر این انتقادات عبارت است از اینکه پلنتینگا از این حقیقت که شواهد می‌توانند اعتبار منشأ باور را از بین ببرند غفلت کرده است. اگر من به خاطر بیاورم که مینارد را با چشمانم دیده‌ام و او شبیه به گربه بوده است، آنگاه این دانسته من که «مینارد لوبیای سبز دوست دارد» و این حقیقت که «درصد بالاتری از بومیان فریزلند نسبت به گربه‌ها لوبیا سبز پخته‌شده دوست دارند» بر این باور من که «مینارد گربه است» تأثیر (چندانی) نمی‌گذارد. با این حال، اگر من می‌دانستم که سگ‌ها لوبیا سبز پخته‌شده دوست دارند، اینکه مینارد پارس می‌کند، استخوان دوست دارد، استفاده از جعبه را رد می‌کند، دوست دارد به پیاده‌روی برود، با محبت و وفادار است و دیگران هم او را سگ می‌نامند، باور من به اینکه مینارد گربه است غیرعقلانی می‌شود. من باید نتیجه بگیرم که منشأ باور من، یعنی حافظه من، دچار اشتباه شده است (حتی اگر معمولاً درخور اعتماد باشد). به همین ترتیب شرط طبیعی می‌تواند اعتبار هر روشی را که از طریق آن، باور خود را به خدا به دست

آورده‌ام محل تردید قرار دهد، حتی اگر آن روش معتبر باشد - مگر اینکه شخص مطمئن باشد که آن روش معتبر است - به نظر می‌رسد همواره شواهدی وجود دارد که می‌تواند اعتبار آن را محل تردید قرار دهد و بر همین اساس اعتقاد خدا‌باورانه شخص را توجیه‌ناشده کند.

اما هدف من در اینجا این نیست که به استدلال پلنتینگا اعتراض، یا او را مستقیماً نقد کنم. فقط امیدوارم این مطلب را ثابت کنم که برخی خدا‌باوران مدعی‌اند دلایل آنها برای باور به وجود خدا پیش‌نهادن تئودیه را غیر ضروری می‌کند. و فکر می‌کنم این مطلب به طور بی‌طرفانه‌ای جدال‌ناپذیر است. اینکه آیا این دلایل از طریق انگیزش درونی روح‌القدس به دست می‌آید یا از طریق استدلال وجودشناختی یا جهان‌شناختی، یا از طریق تجربه دینی، بسیاری از خدا‌باوران مدعی‌اند دلایل بسیاری دارند که معتقد باشند خدا وجود دارد، به طوری که ناتوانی آنها در پیش‌نهادن تئودیه‌ای قانع‌کننده تأثیری بر عقلانیت اعتقاد خدا‌باورانه آنها ندارد. بنابراین، بیایید به عنوان یک فرض، دعوی چنین خدا‌باورانی را بپذیریم. برای سادگی اجازه دهید بگوییم ما از خدا‌باور شواهدی را که او برای وجود خدا مطرح می‌کند می‌پذیریم و نیز این حقیقت را قبول می‌کنیم که این شواهد منجر به علم به وجود خدای او می‌شود. بنابراین، خدا‌باور می‌داند که خدا وجود دارد و به این آگاهی خود هم علم دارد؛ به هر روشی که خدا‌باوران آگاهی از چنین باوری را به دست آورده باشند خواهیم گفت که آنها می‌دانند که این روش باور آنها را به اینکه خدا وجود دارد توجیه می‌کند. بیایید بگوییم مثلاً پلنتینگا می‌داند که باورش را درباره خدای عالم مطلق، قادر مطلق و خیر محض از انگیزش درونی روح‌القدس به دست آورده است و اینکه انگیزش درونی روح‌القدس، وجود چنین خدایی را توجیه می‌کند.

اگر ما همه اینها را بپذیریم، به نظر می‌رسد خدا‌باوران بتوانند از اعتقاد خدا‌باورانه خود در برابر تهدید شرط طبیعی دفاع کنند. برای فهم چرایی آن، آزمایشی فکری را در نظر بگیرید. همسایه من، کالب، متهم شده است به اینکه کودکی را به قتل رسانده و شواهد علیه او کاملاً متقاعدکننده است. با این حال از طریق رابطه‌ای روانی که می‌دانم آگاهی را در این خصوص تضمین می‌کند، درون ذهنش را نگاه کردم و دیدم که او

کاملاً عاقل است و به معنای دقیق کلمه از ارتکاب چنین عمل اخلاقاً زشتی ناتوان است. در نتیجه نیازی به رفع و رجوع کردن شواهد علیه او را ندارم که از این طریق باور خود را درباره بی‌گناهی‌اش توجیه کنم؛ از آنجا که تاکنون می‌دانستم که او نمی‌تواند مرتکب عمل اخلاقاً زشتی شود، می‌دانم که باید توضیحی وجود داشته باشد برای این مطلب که چرا به نظر می‌رسد او این عمل را انجام داده است، به رغم اینکه چنین نیست. به همین ترتیب، اگر تاکنون شواهد کافی دارم برای اینکه بدانم خدا وجود دارد، نیازی ندارم به اینکه راجع به شواهدی که علیه او وجود دارد توضیحی بدهم تا باور خود را در این باره که او هست توجیه کنم؛ می‌دانم که توضیحاتی وجود دارد حتی اگر نتوانم یکی از آن توضیحات را مطرح کنم. بنابراین، اگر خدا باوران به درستی آگاهی و شواهدی برای وجود خدا داشته باشند اعتقاد خدا باورانه هنوز می‌تواند عقلانی باشد، حتی اگر خدا باوران تئودسیسه قانع‌کننده‌ای درباره شر طبیعی مطرح نکنند.

۲. انکار طراحی الوهی

مسئله این است که حتی با پذیرش مدعای خدا باوران درباره شواهد و آگاهی‌ای که از وجود خدا دارند، شر طبیعی هنوز آنها را در موقعیت ناخوشایندی قرار می‌دهد. بگذارید به مثال خود بازگردیم تا ببینیم چرا این اتفاق می‌افتد. من می‌دانم که کالب نمی‌تواند مرتکب عمل اخلاقاً زشتی شود، به رغم این حقیقت که شواهد تأیید می‌کند که او این کار را انجام داده است. اما دو نوع شواهد وجود دارد که تأیید می‌کند او مرتکب عمل اخلاقاً زشت شده است. یک نوع شواهدی است که تأیید می‌کند قتل خون‌سردانه کودک به دست کالب انجام شده است؛ نوع دیگر شواهدی است که می‌گوید قتل خون‌سردانه کودک عملی اخلاقاً زشت است. با فرض اینکه من بدانم برای کالب غیرممکن است که مرتکب چنین عمل اخلاقاً زشتی شود باید ادعا کنم که دسته‌ای از این شواهد نادرست است. یا کس دیگری مرتکب این جنایت شده است، یا قتل خون‌سردانه کودک واقعاً عملی اخلاقاً زشت نیست (یعنی عملی نیست که انجام دادن آن برای کالب غیرممکن باشد). در تصمیم‌گیری راجع به اینکه کدام یک از انواع شواهد باید رد شود، واضح است که باید شواهدی را رد کنم که کمترین میزان

شهودی بودن را داشته باشند. بنابراین، چیزی که باید نتیجه بگیریم - در واقع چیزی که می‌دانم شما تاکنون نتیجه گرفته‌اید - این است که کس دیگری مرتکب این جنایت شده است. مهم نیست شواهد دال بر اینکه کالب مرتکب این جنایت شده است تا چه حد خوب است، این شواهد هرگز نمی‌تواند دلایل مرا مبنی بر اینکه فکر کنم قتل خون‌سردانه کودک اخلاقاً زشت است مغلوب کند.

اما خدا باورانی که شواهد و آگاهی ادعایی‌شان درباره وجود خدا پذیرفته شده است با در نظر گرفتن شرط طبیعی و وجود خدا در موقعیت مشابهی قرار دارند. خدا باوران می‌دانند که خدا وجود دارد و عالم مطلق، قادر مطلق و خیر محض است؛ بنابراین، می‌دانند که خدا نمی‌تواند عمل اخلاقاً زشت انجام دهد. با این حال، همان‌طور که مسئله شرط طبیعی نشان می‌دهد شواهد دال بر این است که او این کار را انجام می‌دهد. فجایع طبیعی شر هستند، در عین حال به نظر می‌رسد از طریق طراحی خداوند به تار و پود این جهان بافته شده‌اند. با این حال، دو نوع شواهد در اینجا وجود دارد: شواهدی که نشان می‌دهد فجایع طبیعی شر هستند (و بنابراین هر کسی که آنها را به تار و پود جهان ما بافته است خیر محض نیست^{۱۱}) و شواهدی که نشان می‌دهد خداوند طراح این جهان است.^{۱۲} ما برای درست‌دانستن کدام دسته از این شواهد دلایل کمتری داریم؟ کدام مفهوم را باید رد کنیم؟ پاسخ واضح به نظر می‌رسد: ما باید این مفهوم را که خداوند طراح این جهان است رد کنیم. نباید دقیقاً مثل کالب نتیجه بگیریم که جنایت در دست بررسی واقعاً شر محسوب می‌شود؛ باید نتیجه بگیریم که کس دیگری آن را انجام داده است.

برخی خدا باوران ممکن است در این مرحله با خاطر نشان کردن نوعی تشابه، در دو زمینه اعتراض کنند. کالب بشر است، اما خداوند بشر نیست. اینکه من بتوانم دلیل کالب را برای قتل کودک بپذیرم محتمل‌تر است از اینکه بتوانم دلیل خداوند را برای اینکه چرا او مسبب فجایع طبیعی است بپذیرم. بنابراین، من در باور به اینکه جنایتی که کالب متهم به ارتکاب آن شده است اخلاقاً شنیع است موجه‌ترم از اینکه باور داشته باشم به اینکه فجایع طبیعی اخلاقاً شنیع‌اند. شاید این مطلب درست باشد^{۱۳} اما نامربوط است. من نمی‌گویم ما باید نتیجه بگیریم که خداوند جهان ما را طراحی نکرده است، زیرا

نتیجه گرفتیم که کالب بی گناه است. نکته داستان کالب صرفاً این است: وقتی به نظر برسد کسی که ما می‌دانیم اخلاقاً شرافتمند است، کار اشتباهی انجام داده است، باید بین این دو، یکی را رد کنیم: الف. اینکه آیا این باور که عمل مد نظر شر است درست است، یا ب. شخص مد نظر آن عمل را انجام داده است. واضح است که وقتی چنین انتخابی داریم باید گزینه‌ای را رد کنیم که برای پذیرش آن کمترین دلیل را داریم (یا بیشترین دلیل را برای رد کردن آن داریم). در خصوص کالب، به‌وضوح دلیل بیشتری داریم برای رد کردن اینکه کالب این عمل را انجام داده است. در خصوص خداوند انتخاب ما بین این دو گزینه صورت می‌گیرد: رد کردن این گزینه که خدای عالم مطلق، قادر مطلق و خیر محض جهان را طراحی کرده است، یا رد کردن اینکه فجایع طبیعی شر هستند. به نظر من، ما برای رد کردن گزینه نخست دلایل بیشتری داریم. و درستی این انتخاب ربطی به این ندارد که دلایل ما برای رد کردن شناعت اخلاقی قتل کودک چقدر کمتر است یا اینکه ما در خصوص کالب چه نتیجه‌ای می‌گیریم.

چرا دلایل ما برای رد کردن این مفهوم که جهان را خدای عالم مطلق، قادر مطلق و خیر محض طراحی کرده بیشتر است از دلایل ما برای رد کردن اینکه فجایع طبیعی شر هستند؟

پیش از هر چیز باید گفت واقعاً دلیل خوبی نداریم برای اینکه فرض کنیم خدا جهان ما را طراحی کرده است. ما دانش خداپاوران را درباره وجود خداوند و علم و قدرت و خیر محض او پذیرفتیم، اما چیزی بیشتر از این پذیرفته نمی‌شود و چنین دانشی مستلزم این نیست که خداوند جهان ما را طراحی کرده باشد. شواهدی که خداپاوران برای وجود خدای عالم مطلق، قادر مطلق و خیر محض مطرح می‌کنند می‌تواند ثابت کند که خدا توضیحی است برای این مطلب که چرا چیزی وجود دارد به جای اینکه هیچ چیز وجود نداشته باشد، یا اینکه او علت (ground) همه موجودات است (یعنی هیچ چیزی نمی‌تواند وجود داشته باشد مگر اینکه خداوند به طور پیوسته او را به وجود بیاورد)، اما این مطلب شبیه به اثبات این نیست که خداوند طراح این جهان باشد. حتی اگر این مطلب درست باشد که او مجبور به ایجاد جهانی بوده است، نتیجه نمی‌شود که او خالق جهان ما است، چه رسد به اینکه طراح جهان ما باشد. با در نظر

گرفتن آنچه می‌دانیم، جهان ما می‌تواند به دست موجودی که به اندازه کمال محض کامل نیست، در درون جهانی که خدا خلق کرده است ایجاد و طراحی شده باشد (در واقع، اگر جهان ما اصلاً طراحی داشته باشد، به نظر می‌رسد مقادیر شر موجود در جهان ما دلالت دارد بر اینکه این مطلب درست است). حتی پذیرفتن استدلال غایت‌شناختی خدا باوران که نتیجه می‌گیرد جهان ما طراح دارد، اثبات نمی‌کند که خدا جهان ما را طراحی کرده است. زیرا برهان غایت‌شناختی اثبات نمی‌کند که این طراح، عالم مطلق، قادر مطلق و خیر محض است (مثلاً خلق جهان ما نیاز به قدرت نهایی ندارد).^{۱۴}

دوم اینکه، ما هیچ دلیل خوبی برای رد کردن این مفهوم که فجایع طبیعی شر هستند نداریم. در واقع، اینکه فجایع طبیعی شر هستند تقریباً به طور عام پذیرفته شده است. بشر برای قرن‌ها فکر می‌کرد که این فجایع بدون شک شر هستند؛ لذا در گذشته آنها را از سوی شیاطین می‌دانست. به همین علت برخی از مسیحیان غیر ارتدوکس اولیه فکر می‌کردند خدای عهد جدید خالق جهان ما نیست، بلکه در عوض جهان ما مخلوق خدای شر عهد قدیم است.^{۱۵} به همین دلیل است که ما به طور خستگی‌ناپذیر کار می‌کنیم تا مانع رنجی شویم که فجایع طبیعی باعث می‌شوند؛ هشدارهای مربوط به گردباد، سیستم‌های تعبیه‌شده در لنگرگاه، ساختمان‌های مستحکم، ردیابی سونامی و مسائلی از این دست. هر کس که آشکارا بگوید زلزله هائیتی در سال ۲۰۱۰ یا سونامی هند در سال ۲۰۰۴ تا حدی جهان را جای بهتری کرده است آشکارا از چشم مردم می‌افتد و در معرض تمسخر واقع می‌شود. اگر ما می‌فهمیدیم که فجایع طبیعی واقعاً نتیجه عملکرد زنجیروار شخصی فوق‌شور با ماشین فاجعه طبیعی‌ساز است، بی‌درنگ با خود می‌گفتیم تعجب می‌کنم از اینکه او در حق ما محبت کند. با اینکه این فجایع فرصت‌هایی را برای غمخواری و همدردی ایجاد می‌کنند، هیچ کس فکر نمی‌کند که ارزش شری را که ایجاد می‌کنند داشته باشند.^{۱۶} همه کسانی که برای تسکین آلام ناشی از فجایع می‌کوشند ترجیح می‌دهند که این فجایع در درجه اول اصلاً رخ نمی‌دادند؛ به یقین هیچ یک از این افراد این طور فکر نمی‌کنند که همدردی و غمخواری آنها رنج ناشی از این فجایع را توجیه می‌کند. اگر این موجود فوق‌شور فکر کند که واقعاً

قهرمان است، چون از طریق فجایع طبیعی فرصت‌هایی برای غمخواری و همدردی فراهم کرده است، ما او را از جمله افرادی می‌دانستیم که از لحاظ جنایی جنون دارند.^{۱۷} حتی اگر خدا باوران بدانند که خدا وجود دارد، ما همه مطمئن‌تریم که فجایع طبیعی برای جهان شر به بار می‌آورند.

سوم اینکه، نه تنها ما هیچ دلیل خوبی نداریم برای اینکه فکر کنیم خدا جهان را طراحی کرده است بلکه تردیدهای جدی درباره درست بودن چنین ایده‌ای وجود دارد. هر فیلسوفی می‌داند که نمی‌توان اشتباه بودن این ایده را اثبات کرد که جهان ما نوعی شبیه‌سازی (simulation) است. شاید این جهان، توهمی باشد که شیطان شریر دکارتی ایجاد کرده است یا شاید رؤیای موجود بزرگی باشد (یا شاید رؤیای خود ما باشد). چه بسا ما در ماتریس یا مغز درون خمره باشیم. چنین فرضیه‌هایی منجر به این نتیجه می‌شود که خداوند این جهان را طراحی و ایجاد نکرده است. با این حال هیچ شواهدی وجود ندارد که چنین فرضیه‌هایی درست هستند؛ به علاوه، شواهد قطعی هم وجود ندارد که نشان دهد این فرضیه‌ها نادرست‌اند (بنابراین، با رویکردی شکاکانه باید با این مسئله روبه‌رو شد). و این رویکرد شکاکانه همه این فرضیه‌ها را محتمل‌تر می‌کند از اینکه فجایع طبیعی شر نیستند. زیرا شواهدی داریم که این ایده نادرست است.^{۱۸}

بنابراین، با فرض دانشی که من پذیرفتم، ما انتخابی داریم بین رد کردن این مفهوم که خداوند جهان را طراحی کرده است و رد کردن این مفهوم که فجایع طبیعی شر هستند. ما هر دلیلی داریم برای اینکه فکر کنیم فجایع طبیعی شر هستند اما هیچ دلیل خوبی نداریم برای اینکه بپذیریم خداوند این جهان را طراحی کرده است و دلایل ما برای شک کردن در اینکه این جهان نوعی شبیه‌سازی است بیشتر از دلایل ما برای پذیرفتن این مطلب نیست. واضح است مفهومی که ما دلایل بیشتری برای رد کردن آن داریم این مفهوم است که خدا جهان را طراحی کرده است. مانند مثال کالب باید نتیجه بگیریم که کس دیگری این جهان را طراحی کرده است.

این برای اکثر خدا باوران موقعیت خوشایندی نیست. اما من معتقدم استدلال‌های اخیر مستلزم این است که خدا باوران از لحاظ منطقی ایده‌ای را می‌پذیرند که آنها را در موقعیت ناخوشایندتری قرار می‌دهد.

۳. فرضیه شبیه‌سازی رایانه‌ای

اگر کس دیگری جهان ما را طراحی کرده باشد کیست؟ من شک دارم که تاکنون توانسته باشیم این مطلب را به طور یقینی بفهمیم. اما یک چیز به یقین از آنچه تاکنون فهمیده‌ایم به دست می‌آید. از آنجا که فجایع طبیعی به نحو اجتناب‌ناپذیری با تار و پود دنیای ما گره خورده است، و چنین فجایعی بدون شک شر هستند، به نظر می‌رسد هر کسی که دنیای ما را طراحی کرده، خیر محض نیست.^{۱۹} اما با فرض پیشرفت‌ها و استدلال‌های اخیر که به آنها اشاره خواهیم کرد ممکن است بتوانیم چیز دیگری درباره طراح این جهان بدانیم: او صاحب یک کامپیوتر است. دفاع خداپاوران در برابر مسئله شر طبیعی ممکن است آنها را به این باور متمایل کند که ما در نوعی شبیه‌سازی رایانه‌ای زندگی می‌کنیم.

در مطالب فوق، در این باره بحث کردیم که چه بسا ما در حال زندگی کردن در نوعی شبیه‌سازی باشیم؛ در رؤیا، در جهانی خلق‌شده به دست شیطانی شریر، در شبیه‌سازی رایانه‌ای و اموری از این دست. معمولاً فیلسوفان صرفاً به این نکته اشاره می‌کنند که چنین امکان‌هایی (وقتی که مشکل شک‌گرایی ایجاد می‌شود) نمی‌توانند اشتباه اثبات شوند. با این حال، اخیراً استدلال‌هایی اقامه شده‌اند که پیشنهاد می‌کنند یکی از این امکان‌ها ممکن است واقعاً درست باشد: اینکه جهان ما نوعی شبیه‌سازی رایانه‌ای است، و اینکه ما موجوداتی مجازی هستیم که در دنیایی مجازی زندگی می‌کنیم؛ همگی در ابررایانه‌ای که در جهان دیگری قرار دارد ایجاد شده‌ایم و فعالیت می‌کنیم.

چرا برخی فلاسفه فکر می‌کنند این ممکن است درست باشد؟ پیش از هر چیز باید گفت دنیا‌های شبیه‌سازی شده ممکن‌اند و در همین دنیای ما می‌توانند ایجاد شوند. هر چه بیشتر درباره مغز می‌فهمیم، بیشتر آشکار می‌شود که زندگی ذهنی ما و نیز فعالیت‌های ما، نتیجه فعالیت عصبی مغز ما است. ما این را هم فهمیده‌ایم که این فعالیت‌های عصبی می‌توانند از طریق استفاده از تراشه‌های رایانه‌ای بازتولید شوند؛ مثل تراشه‌های با پایه سیلیکون (Silicon-based) که تقریباً با عصب‌های با پایه کربن (Carbon-based) که مغز ما را ساخته‌اند یکسان‌اند.^{۲۰} این فن‌آوری نه تنها انسان‌واره‌ها (android) (موجودات فیزیکی ذهنمند (minded) با مغز با پایه سیلیکون) را ممکن می‌سازد، بلکه

ساختن موجودات ذهنمندی که پیکربندی عصبی‌شان صرفاً بر اساس سخت‌درایو رایانه‌ای ایجاد شده است نیز بر اساس این فن‌آوری ممکن است.^{۲۱} چنین موجوداتی می‌توانند به نوعی جهان شبیه‌سازی شده رایانه‌ای معرفی شوند، حتی به طور جمعی؛ و با آن کنش و واکنش خواهند داشت، همان‌طور که ما با جهان خود داریم؛ حتی آن را به عنوان واقعی‌تری فیزیکی باور می‌کنیم. فن‌آوری آن‌قدر سریع پیشرفت می‌کند که ایجاد چنین جهان‌های شبیه‌سازی شده رایانه‌ای را ممکن می‌سازد. نسخه‌های اولیه این جهان‌ها تاکنون در بازی‌های موسوم به سیم (The Sims games) ایجاد شده‌اند.^{۲۲} به‌علاوه، انگیزه برای ایجاد چنین جهان‌هایی تقریباً بی‌پایان است. دانشگاه‌های آینده به طور بالقوه می‌توانند از این جهان‌ها برای مطالعه تاریخ، سیاست، اقتصاد و رفتار بشر استفاده کنند. می‌توان به بحث‌هایی که درباره نتایج قانون‌های پیشنهادشده می‌شود از طریق مشاهده اینکه چطور چنین قوانینی بر شبیه‌سازی رایانه‌ای از جهان ما تأثیر می‌گذارد خاتمه داد. حتی می‌توان از طریق برنامه‌ریزی نوعی شبیه‌سازی رایانه‌ای که اوضاع و احوال جهان را در دهه ۱۹۴۰ بازسازی می‌کند و به هیتلر درباره هجوم روز دی (D-Day) (روز پیاده‌شدن نیروهای متفقین در فرانسه) اطلاعات می‌دهد، تعیین کرد که اگر هیتلر برنده جنگ جهانی دوم می‌شد دنیای ما چه تغییراتی می‌کرد.

چرا امکان ایجاد جهان‌های شبیه‌سازی شده رایانه‌ای، دلیلی را در اختیار ما می‌گذارد که فکر کنیم جهان ما نوعی شبیه‌سازی رایانه‌ای است؟ نیک بوسترم (Nick Bostrom) (۲۰۰۳) پاسخ این پرسش را در اختیار ما قرار می‌دهد.^{۲۳} اگر فن‌آوری و جامعه به نقطه‌ای برسند که شبیه‌سازی‌ها را ممکن بدانند، نمی‌توانیم چنین فکر کنیم که جهان ما نوعی شبیه‌سازی نیست. زیرا چنین چیزهایی غیرممکن‌اند. به‌علاوه، اگر ما جهان‌های شبیه‌سازی شده را گسترش دهیم، چنین شبیه‌سازی‌هایی فراوان خواهند بود (مثل بازی‌های رایانه‌ای). در واقع، احتمالاً اهالی این جهان‌های شبیه‌سازی شده که ما می‌سازیم جهان‌های شبیه‌سازی شده خود را می‌سازند. بنابراین، این حقیقت که ما جهان شبیه‌سازی شده‌ای را ایجاد کرده‌ایم دلیل نمی‌شود که فکر کنیم جهان ما شبیه‌سازی شده نیست؛ ممکن است ما شبیه‌سازی‌ای در شبیه‌سازی خودمان ایجاد کرده باشیم. و به این ترتیب نشان داده‌ایم که ایجاد جهان‌های شبیه‌سازی شده ممکن است، ما نشان داده‌ایم که

این جهان‌ها در جهان فیزیکی (و شبیه‌سازی‌نشده) ایجاد شده‌اند و فراوان‌اند (یا با ایجاد شدن در جهان ما، یا با ایجاد شدن در جهان فیزیکی که در آن جهان ما به عنوان شبیه‌سازی عمل می‌کند). و در یک چندجهانی، جایی که یک میلیون جهان شبیه‌سازی شده وجود دارد اما فقط یکی واقعی است، با فرض اینکه اهالی جهان شبیه‌سازی شده نمی‌توانند بگویند این جهان شبیه‌سازی شده است، باید نتیجه بگیریم که دنیای شخصی فرد شبیه‌سازی شده است. خلاصه اینکه، از طریق ایجاد یک جهان شبیه‌سازی شده اثبات کرده‌ایم که احتمالاً میلیون‌ها جهان شبیه‌سازی شده وجود دارد، و فقط یک جهان واقعی هست. با فرض اینکه ما نمی‌توانیم مشخص کنیم که جهان ما شبیه‌سازی شده است یا نه، مجبوریم نتیجه بگیریم که بیشترین احتمال هست که جهان ما شبیه‌سازی شده است. احتمال اینکه جهان ما شبیه‌سازی شده نباشد یک به یک میلیون است. از طریق ایجاد یک جهان شبیه‌سازی شده اثبات کرده‌ایم که با بیشترین احتمال، ما ساکن یکی از این جهان‌ها هستیم. به یقین همه جوامع ممکن است خود را ویران کنند قبل از اینکه تا این حد پیشرفته شوند، یا ممکن است با چنین شبیه‌سازی‌هایی به دلایل اخلاقی مخالفت کنند، اما همین قدر محتمل است که آنها هم این شبیه‌سازی‌ها را گسترش دهند. بنابراین، بوستریم نتیجه می‌گیرد با فرض آنچه می‌دانیم، این فرضیه که جهان ما نوعی شبیه‌سازی رایانه‌ای است تقریباً معادل با ۲۰٪ است. تقریباً پنج روش اصلی وجود دارد که از طریق آنها جامعه ما می‌تواند پیشرفت کند، همه آنها به نحو یکسان محتمل‌اند و یکی از آنها ما را به سوی ایجاد جهان‌های شبیه‌سازی شده و بنابراین تضمین اینکه ما یکی از این جهان‌ها هستیم هدایت می‌کند.^{۲۴}

چرا این مطلب خداپاوران را به این اعتقاد سوق می‌دهد که جهان ما نوعی شبیه‌سازی رایانه‌ای است؟ دیدیم که پذیرفتن دانش خداپاوران در این باره که خدا وجود دارد - که با شواهد حاصل از شرور طبیعی در ارتباط است - شخص را وادار به گرفتن این نتیجه می‌کند که جهان ما را خداوند طراحی نکرده است. اگر فرضیه شبیه‌سازی رایانه‌ای محتمل‌ترین سناریو باشد، که در آنها این مطلب درست است، بنابراین این تنها سناریویی است که مجبوریم بپذیریم. سناریوهای دیگر، یعنی فرضیه‌های شیطان شریر و فرضیه رؤیا، صرفاً قابل رد کردن نیستند. با این حال به نظر

می‌رسد حداقل یک احتمال ۲۰٪ وجود دارد که فرضیه شبیه‌سازی رایانه‌ای درست باشد. این مطلب، ایم سناریو را بر دیگر سناریوهای طراحی غیرالوهمی برتری می‌بخشد و بنابراین به نظر می‌رسد محتمل‌ترین سناریویی است که در آن خدا وجود دارد اما جهان را طراحی نکرده است.

بنابراین، به طور خلاصه می‌توان گفت، اگر دانشی را که خدا باوران مدعی‌اند درباره وجود خدا دارند بپذیریم، مشکل شرور طبیعی آنها را مجبور می‌کند که بین «خدا جهان ما را طراحی کرده است» و «فجایع طبیعی شر هستند» یکی را رد کند. ما دلایل بسیار بیشتری برای رد کردن حالت اول داریم و، اگر بوسترم درست بگویید، وجود ما در نوعی شبیه‌سازی رایانه‌ای، بهترین تبیین غیرالوهمی برای طراحی جهان ما است. روی هم رفته چنین استدلال می‌کنم که پذیرفتن دانش خدا باوران درباره وجود خدا، آنها را در مواجهه با مسئله شر مجبور می‌کند که بپذیرند جهان ما نوعی شبیه‌سازی رایانه‌ای است.

با این حال متأسفانه این چیزی نیست که خدا باوران با آن احساس خوشایندی پیدا کنند. با وجود این حقیقت که فرضیه شبیه‌سازی رایانه‌ای خوشایندتر از این ایده است که فجایع طبیعی واقعاً خوب‌اند، و اینکه با استدلال‌های اخیر این فرضیه موقعیت بهتری نسبت به گذشته به دست آورده است، هر موقعیتی که شما را به باور اینکه ما در نوعی شبیه‌سازی رایانه‌ای زندگی می‌کنیم سوق دهد، کمی خجالت‌بار است. بنابراین، حتی اگر دانش ادعایی خدا باوران را درباره وجود خداوند بپذیریم، هنوز کارهایی هست که باید برای دفاع از باور خدا باوران، در برابر اعتراض‌هایی که از در نظر گرفتن شرور طبیعی ناشی می‌شود، انجام دهیم.

۴. مواجهه با اعتراض‌ها

در پاسخ به این موضوع، پلنتینگا ممکن است بگوید انگیزش درونی روح‌القدس نشان می‌دهد که خداوند جهان ما را طراحی کرده است، و بنابراین مدعی شود که این حقیقت نمی‌تواند محل تردید واقع شود. برای پیش‌بردن استدلال، دانش پلنتینگا درباره وجود خدا از طریق انگیزش درونی روح‌القدس را پذیرفتم و حتی دانش به اینکه روح‌القدس این دانش را توجیه می‌کند نیز پذیرفتم. بنابراین، چه بسا چنین فکر کنید که

این پاسخی کاملاً درست به استدلال من است. اما این طرز فکر به سه دلیل درست نیست.

نخست اینکه، رویکرد پلنتینگا به طور کلی توجیهی خلق الساعه (Ad hoc) و آزمون‌ناپذیر برای حفظ نظریه‌اش از ابطال (falsification) است. عرصه‌دادن به چنین رویکردهایی خداباوری را ابطال‌ناپذیر و بنابراین غیرعقلانی می‌کند. پذیرفتنی نیست که هر اعتراضی را به خداباوری کنار بگذاریم با این ادعا که شما مجبور نیستید به اعتراض‌ها پاسخ دهید، زیرا خداوند به شما نشان داده است که شما بر حقیقت در اینجا ممکن است برخی بگویند که این رویکرد خلق الساعه نیست، زیرا خداباوران پیش از این هم ادعا کرده بودند که انگیزش درونی روح‌القدس نشان می‌دهد که خداوند این جهان را خلق کرده است. این مطلب مرا به سمت دومین دلیل برای رد کردن این پاسخ می‌کشاند.

هرگز ندیده‌ام خداباوران ادعا کنند فقره «خداوند جهان ما را طراحی کرده است» معلوماتی به طور الوهی نشان داده شده است. سفر پیدایش ۱ و ۲ به هیچ وجه چنین چیزی را نشان نمی‌دهند. سفر پیدایش ممکن است بگوید خداوند جهان ما را خلق کرده است، اما تا آنجا که من می‌دانم خلق کردن، طراحی را در دل خود ندارد. مسلماً سفر پیدایش نشان نمی‌دهد که خدا جهان ما را خلق کرده است به معنای جدید این کلمه، یعنی به این معنا که خداوند تنظیماتی را در جهان دیکته کرده است که از طریق آنها جهان ما اداره می‌شود؛ زیرا این ایده که جهان از طریق تنظیم‌ها اداره می‌شود صرفاً به اندازه انقلاب علمی عمر دارد. سفر پیدایش حتی ضرورتاً نشان نمی‌دهد که خداوند کاری در جهان ما انجام می‌دهد؛ فقط نشان می‌دهد که او در فعالیت‌های مربوط به خلقت در آغاز جهان مشارکت داشته است. در واقع، روایت سفر پیدایش به عنوان مطلبی به طور الوهی الهام شده می‌تواند شاهد دیگری باشد بر این مطلب که ما در نوعی شبیه‌سازی رایانه‌ای زندگی می‌کنیم. در بیشتر دوران‌های تاریخ، روایت سفر پیدایش را اکثر یهودیان و مسیحیان به صورت تحت‌اللفظی تفسیر می‌کردند^{۲۰} و مفهوم آن فقط در دوران متأخر و از زمانی کنار گذاشته شد که روشن شد این روایت با چیزی که واقعاً در جهان ما رخ داده است مغایر است. با این حال اگر این روایت الهام شده الوهی از خلقت است (و بنابراین

به صورت تحت‌اللفظی درست است) اما با طریقی که جهان ما بر اساس آن ایجاد شده است مطابقت ندارد، بنابراین آیا روایت خلقت جهان دیگری نیست؟ شاید جهانی فیزیکی که در آن جهان ما به صورت نوعی شبیه‌سازی رایانه‌ای عمل می‌کند.

این مطلب را که کنار بگذاریم، هنگام نگاه کردن به جهان ما، چه بسا نوعی احساس شگفتی برخی را سوق دهد به اینکه نتیجه بگیرند جهان ما طراح دارد. وقتی این نظر با داشتن این دانش که «خدا وجود دارد» ترکیب شود ممکن است نتیجه دهد که خدا همان طراح است (پلنتینگا چنین جریان‌هایی را درباره باور شخصی‌اش بیان می‌کند). اما این مطلب فقط نتیجه می‌دهد که «اگر خدا وجود داشته باشد آنگاه چاره‌ای نیست جز اینکه طراح جهان ما باشد»، درست است و من مسلماً این مدعا را دانشی به طور الوهی نشان داده‌شده لحاظ نمی‌کنم. این صرفاً فرض شده، اما نشان داده نشده است.

مطلب سوم و آخر اینکه، این حقیقت که من دانش پلنتینگا را درباره اینکه انگیزش درونی روح القدس باور به وجود خدا را توجیه می‌کند پذیرفتم منجر به این نمی‌شود که این را هم بپذیرم که هر چیزی که او ادعا می‌کند از طریق انگیزش درونی روح القدس نشان داده می‌شود. من این کار را کردم که بتوانم استدلال خود را اقامه کنم، اما این کار دروازه‌های طغیان را باز می‌کند و به خدا باوران اجازه می‌دهد که ادعا کنند دانش درباره هر چیزی که به فکر می‌رسد از طریق انگیزش درونی روح القدس نشان داده می‌شود. اگر من از شما دانش درباره چیزی را که شما ادعا می‌کنید با چشم دیده‌اید بپذیرم، با پذیرش اینکه ادراک شما دانشتان را در زمینه خاصی توجیه می‌کند، نتیجه نمی‌دهد که من مجبورم از شما دانش درباره هر چیزی را که ادعا می‌کنید با چشم دیده‌اید بپذیرم. این مطلب به طور خاص درست است اگر چیز دومی که شما دیده‌اید با اولی ناسازگار باشد و این به انتقادی برمی‌گردد که من در بخش اول به پلنتینگا وارد کردم. خاطر نشان می‌کنم که در اینجا پلنتینگا نتوانسته است تشخیص دهد که شواهد می‌توانند اعتبار منشأ باور را محل تردید قرار دهند. فرض کنیم که ما می‌دانیم قوانین طبیعت مستلزم فجایع طبیعی هستند، و اینکه فجایع طبیعی شرنده، اگر انگیزش درونی روح القدس (علاوه بر نشان دادن اینکه خداوند عالم مطلق، قادر مطلق و خیر محض است) بتواند به شما بگوید که خدا این قوانین را دیکته کرده است آنگاه

انگیزش درونی روح‌القدس را نمی‌توان منشأ معتبر اطلاعات دانست؛ اگر حافظه‌تان به شما بگوید که مینارد گربه است، بلکه این را هم به شما بگوید که مینارد پارس می‌کند و به پیاده‌روی می‌رود، انگیزش درونی روح‌القدس بیش از حافظه شما معتبر نیست. بنابراین، نه تنها این باور که خداوند جهان ما را طراحی کرده است از طریق انگیزش درونی روح‌القدس توجیه نمی‌شود بلکه از طریق تحلیل‌بردن اعتبار خود انگیزش درونی روح‌القدس، ادعا می‌کند که این ممکن است توجیهی را که شخص در درجه اول برای باور به وجود خدا پذیرفته بود تحلیل ببرد. گذشته از این، اگر پلنتینگا دانش به این را که انگیزش درونی روح‌القدس درباره همه موضوعات معتبر است بپذیرد همه بحث‌ها را (درباره هر چیزی) پیش از آنکه شروع شود پایان می‌بخشد. بدون توجه به این مسئله، پلنتینگا صرفاً می‌تواند ادعا کند که این حقیقت را که او محق است انگیزش روح‌القدس به وی نشان داده است.

دیگران در پاسخ به استدلال اصلی من ممکن است در استدلال بوس‌ترم تشکیک کنند، با این نظر که فرضیه شبیه‌سازی رایانه‌ای به هیچ وجه محتمل‌تر از فرضیه‌های طراحی غیرالوهی دیگر نیست. برخی ممکن است استدلال کنند که نوعی فرضیه طراحی غیرالوهی خاص محتمل‌تر از فرضیه شبیه‌سازی رایانه‌ای است. باز هم ممکن است برخی معتقد باشند که حتی اگر خدا وجود داشته باشد، اینکه جهان ما صرفاً طراح نداشته باشد محتمل‌تر از این است که چیزی غیر از خداوند آن را طراحی کرده باشد. قبول است. من موافق نیستم، علاقه ندارم که در اینجا استدلال کنم خدا باوران به طور خاص به سمت فرضیه شبیه‌سازی رایانه‌ای سوق داده می‌شوند. اما این حقیقت باقی است، خدا باوران نمی‌خواهند هیچ یک از این جانشین‌ها را خوشایند بدانند. تعهد به فرضیه شبیه‌سازی رایانه‌ای یا فرضیه طراحی غیرالوهی دیگر یا فرضیه ناطراحی (Non-design)، هیچ‌کدام خدا باوران را راضی نمی‌کند. معمولاً آنها فقط وقتی راضی می‌شوند که خداوند آن را انجام داده باشد. هنوز هم اینکه خداوند آن را انجام داده است واقعاً چیزی است که آنها متعهد به پذیرفتن آن هستند. و این نکته اصلی من است. بسیاری از خدا باوران به مسئله شرور طبیعی این‌طور واکنش نشان می‌دهند که نیازی به پاسخ‌گویی ندارند. زیرا تاکنون می‌دانستند که خدا وجود دارد؛ اما این راه فرار و این

پاسخ صرفاً می‌تواند خداباوران را به سوی بن‌بست بکشانند؛ موقعیتی که آنها تمایلی به بودن در آن ندارند.

استدلال من می‌تواند راه را برای خداباوران باز کند که مشکل شرور طبیعی را حل کنند، به شرط اینکه بخواهند رنج این حقیقت را به جان بخرند که بپذیرند جهان ما را خداوند طراحی نکرده است، بلکه موجود غیرالوهی دیگری طراحی کرده است. و شاید برخی خداباوران با پذیرفتن این نتیجه مشکلی نداشته باشند؛ شاید محافظت از باور به خدا در برابر مسئله شر است که برای آنها مهم است. با این حال خدااناباوران ممکن است در آینده از این طریق که خداباوران هنوز نمی‌توانند از مسئله شرور طبیعی شانه خالی کنند انتقاداتی را مطرح کنند. اگر خدا عالم مطلق، قادر مطلق و خیر محض است، چرا اجازه می‌دهد شرور طبیعی در جهان ما وجود داشته باشد؟ حتی اگر او جهان را خلق یا طراحی نکرده است، باز هم می‌تواند جلوی این وقایع را در جهان بگیرد، درست است؟ من معتقدم خداباوران برای پاسخ به این پرسش، راه‌حلی را جست‌وجو می‌کنند که تاکنون در پاسخ به شر اخلاقی داده شده است. چرا خداوند مانع انسان‌ها از انجام دادن کارهای شر در این جهان نمی‌شود؟ بیشتر خداباوران مدعی‌اند او این کار را نمی‌کند. زیرا انجام دادن این کار دخالت در اختیار انسان‌ها است و پذیرفتن اختیار مخلوقات از سوی خداوند برای او مهم‌تر است از حذف یا کاستن شرور.^{۲۶} اما اگر جهان ما را موجودی در این جهان که مخلوق خداوند است خلق و طراحی کرده باشد آنگاه تافتن فجایع طبیعی به تار و پود جهان ما عمل مبتنی بر اختیار یکی از مخلوقات خداوند است؛ یعنی عملی که خداوند در آن دخالت نکرده است. بنابراین، اگر این پاسخ به مسئله شرور اخلاقی کار کند، آنگاه پذیرفتن نوعی فرضیه طراحی غیرالوهی مسئله شرور طبیعی را حل می‌کند؛ این رویکرد از طریق چرخاندن شر طبیعی به شر اخلاقی این طور عمل می‌کند و سپس به راه‌حل اختیارگرایانه اجازه می‌دهد کار خود را انجام دهد. و این کار را انجام می‌دهد بدون اینکه با فهم علمی جدید از جهان تناقض داشته باشد (برخلاف این نظر که شرور طبیعی می‌توانند کار نیروهای شیطانی موجود در جهان باشند).^{۲۷}

با این حال، اگر راه‌حل مبتنی بر اختیار برای مسئله شرور اخلاقی راضی‌کننده نیست (و من قانع نشدم که راضی‌کننده باشد)، بنابراین همه چیز برای خداپاوران بدتر می‌شود و نکته من به طور مضاعف مستحکم می‌شود. خداپاوران تاکنون مجبور بوده‌اند فرضیه ناخوشایندی را بپذیرند، برای اینکه مسئله شرور طبیعی را حل کنند و از وجود خداوند با این راه‌حل محافظت کنند، اما اکنون این راه‌حل حتی از باور به وجود خدا حفاظت نمی‌کند. نه تنها آنها را متعهد می‌کند که این نظریه را که خداوند جهان ما را طراحی کرده است رد کنند، بلکه (اگر راه‌حل مبتنی بر اختیار شکست بخورد) هنوز مشکلات دیگری را به بار می‌آورد؛ مشکل شر اخلاقی، که هنوز برای آن راه‌حلی ندارند. فرض می‌کنم خداپاوران دوباره ادعا می‌کنند که دانش‌شان درباره وجود خداوند مستلزم این است که نیازی به هیچ پیشنهادی مثل این راه‌حل نداشته باشند، اما به نظر می‌رسد این حرکتی نیست که آنها بخواهند در استدلال مشابهی به کار گیرند. روی هم رفته پاسخ خداپاوران به مسئله شرور طبیعی آنها را به جایی هدایت می‌کند که آنها نمی‌خواهند در آنجا باشند.

نتیجه

ما از خداپاوران شواهد و دانشی را که ادعا می‌کنند درباره وجود خدای عالم مطلق، قادر مطلق و خیر محض دارند پذیرفتیم. با داشتن چنین دانشی خداپاوران متقاعد می‌شوند که باید تبیین اینکه چطور خداوند عالم مطلق، قادر مطلق و خیر محض می‌تواند با فرض آنها در این باره که خداوند جهان و قوانین آن را طراحی کرده است و این حقیقت که این قوانین که جهان ما را اداره می‌کند منجر به شرور طبیعی می‌شود تطبیق داده شود. اما بدون تئودیسه، خداپاوران هنوز نمی‌توانند انکار کنند که حقیقت اخیر، شواهد بسیار قانع‌کننده‌ای را فراهم می‌کند درباره اینکه جهان ما را موجود خیر محضی طراحی نکرده است. بنابراین، خداپاوران می‌دانند که خداوند، همه‌دان، همه‌توان و خیر محض است، اما علاوه بر این شواهد قانع‌کننده‌ای دارند که جهان ما را موجودی که عالم مطلق، قادر مطلق و خیر محض باشد طراحی نکرده است. اگر این دو نوع باور منطقاً ناسازگارند، خداپاوران مجبورند تعیین کنند که کدام یک قانع‌کننده‌ترند. اما آنها این کار را نمی‌کنند، چون به طور کلی امکان دارد خداوند عالم مطلق، قادر مطلق و خیر محض

باشد و طراح جهان ما نباشد؛ زیرا چه بسا جهان ما را موجود ناکاملی طراحی کرده باشد که در درون جهانی که خداوند طراحی کرده است باشد و من فکر می‌کنم به احتمال قوی‌تر نوعی شبیه‌سازی رایانه‌ای باشد. بنابراین، اگر شواهدی که داریم نشان دهد که خداوند عالم مطلق، قادر مطلق و خیر محض است و نیز نشان دهد که جهان ما را موجود عالم مطلق، قادر مطلق و خیر محض طراحی نکرده است آنگاه این یک فرضیه است که عقلانی‌ترین فرضیه‌ای است که خداباوران می‌توانند آن را بپذیرند.

مسلماً اگر شما خداباوری هستید که تئودیه خاص قانع‌کننده‌ای یافته‌اید، این مسئله آزارتان نخواهد داد. باید صرفاً نگران این حقیقت باشید که دیگران چنین تئودیه قانع‌کننده‌ای نیافته‌اند. اگر شما خداباور شک‌گرایی هستید صرفاً باید نگران افزایش انتقاداتی باشید که موقعیتتان را به خطر می‌اندازد. خداباورانی هم که برخی از ویژگی‌های سنتی خداوند، نظیر همه‌توان بودن، را رد می‌کنند می‌توانند چنین نتیجه‌ای را نپذیرند.^{۲۸} دیگران که انکار می‌کنند خداوند خالق است با فرضیه‌های طراحی غیرالوهی بهتر کنار می‌آیند. اما بسیاری از خداباوران که به خدای سنتی همه‌دان همه‌توان خیر محض که جهان را طراحی کرده است اعتقاد دارند، هنوز خداباوری شک‌گرا را رد می‌کنند و هیچ تئودیه الزام‌آوری هم ندارند. آنها آزرده نمی‌شوند، چون فکر می‌کنند دانش‌شان درباره وجود خداوند کافی است برای اینکه از خداباوری خود دفاع کنند. اما من استدلال کردم که چنین خداباورانی، اگر می‌خواهند از قرارگرفتن در موقعیت ناخوشایندی مثل فرضیه شبیه‌سازی رایانه‌ای در امان باشند، باید چه کاری انجام دهند.^{۲۹}

سپاس‌گزاری

بسیار مایلم دوست عزیزم جی. کلی را به سبب الهام یاری‌بخش‌اش در زمینه ایده اصلی این بحث، تحسین کنم؛ نیز سپاس‌گزارم از بیل اروین، جرج باشام، پل دراپر و منتقدان گمنامی که همگی بازخورد معناداری در مواجهه با نسخه‌های قبلی این مقاله از خود نشان دادند.

پی‌نوشت‌ها

۱. نک.: Earl Doherty, *The Jesus Puzzle: Did Christianity Begin with a Mythical Christ?* (Ottawa, Canada: Canadian Humanist Publishing, 1999), p. 236. این منجر شد به بسیاری از آموزش‌هایی که در آن زمان بر اساس کتاب مکاشفات یوحنا انجام می‌شد. مردم آرزوی زمانی را داشتند که خداوند وارد تاریخ شود، شرور را پایان بخشد و دنیا را سامان دهد.
۲. مثلاً گردباد نتیجه فعل و انفعالات پیچیده‌ای است بین هوای سرد و گرم، و خشک و مرطوب، و رعد و برق. زمین لرزه در اثر برخورد صفحاتی که ساخته و روی هم فشرده شده‌اند و رهاشدن انرژی فراوان از میان آنها ایجاد می‌شود؛ طوفان از بخار هوای معلق که در مجاورت دمای پایین اقیانوس است به وجود می‌آید. بیماری‌ها و مشکلات ذهنی به علت ویروس‌ها، جرم‌ها، ناهنجاری‌های ذهنی و فقدان تعادل شیمیایی و بیماری‌های مغزی پیش می‌آید.
۳. با مطرح کردن این مطلب که بهشت قسمتی از افسانه‌ها و روایات قومی وابسته به خداپرستی هر مذهبی است، برای خداباوری، ادعای احتمال آفرینش چنان جهانی به دست خداوند، حداقل به صورت منطقی بسیار دشوار است. بهشت همچنین مثال خوبی برای احتمال منطقی جهانی است با این قانون که منجر به بلاهای طبیعی نمی‌شود.
۴. شاید مهم نباشد که هیچ استاد دانشگاهی بلابای طبیعی را جدی نگیرد. خداوند جهان را به طور کامل خلق کرده است اما ما آن را با گناهان فاسد کرده‌ایم و این گناهان هستند که منجر به بلابای طبیعی می‌شوند. این توضیح، در تفسیر تحت‌اللفظی سفر پیدایش ریشه دارد که در محافل دانشگاهی جدی گرفته شده است. این مطلب، همچنین، با یافته‌های علمی مغایرت دارد که زمین لرزه، آتش‌فشان، گردباد و ... میلیون‌ها سال قبل از بشر وجود داشته و باعث هرج و مرج و بی‌نظمی در جهان می‌شده است. بلابای طبیعی نتایج اجتناب‌ناپذیر قانون‌های موجود در جهان‌اند، آنها از ابتدا دنیا را احاطه کرده بودند. جدای از این مسائل، توضیح جانبی مبنی بر اینکه چرا بشر فساد می‌کند، دروغ می‌گوید، تقلب می‌کند و میوه ممنوعه را می‌خورد وجود ندارد که بتواند (مثلاً) باعث تغییرات ساختاری شود.
۵. سویین‌برن به موضوع اعتماد به عدالت خداوند اشاره کرده است. هیچ یک از آنها درست نیست. اما به یقین، پذیرش این مسئله باعث پذیرش آزادانه و اخلاقی جدی گناهان نمی‌شود. نک.:

Richard Swinburne, *Providence and the Problem of Evil* (Oxford: Clarendon Press, 1998), chapters 9 and 10.

۶. نک.:

Stephen Wykstra, "The Humean Obstacle to Evidential Arguments from Suffering: On Avoiding the Evils of 'Appearance'," *International Journal for Philosophy of Religion* 16 (1984), pp. 73–93.

۷. چنین اعتراضاتی را پدر خدا باوری استیفن وایکسترا (Stephen Wykstra) اعلام کرد که در پاسخ به مقاله‌ای از مایکل برگمن در دفاع از خدا باوری شکاکانه مطرح شد. نک.:

Michael Bergman, "Commonsense Skeptical Theism," Presented at Alvin Plantinga's Retirement Celebration, University of Notre Dame, May 20, 2010.

۸. نک.:

Alvin Plantinga and Nicholas Wolterstorff (eds.) *Faith and Rationality: Reason and Belief in God* (Notre Dame: Notre Dame Press, 1983), chapter 2.

۹. نک.:

Alvin Plantinga, *Warranted Christian Belief* (Oxford: Oxford University Press, 2000).

۱۰. برای اینکه به خواننده‌ها اجازه بررسی صحت برداشت خود را بدهم اجازه می‌خواهم نقل مستقیمی از پلنتینگا داشته باشم:

اینکه من در رشته خاصی مطالعه می‌کنم، اینکه مینارد گربه است، اینکه شما انسان هستید، همگی موضوعاتی است که می‌توان آنها را از لحاظ نداشتن شواهد کافی، به پرسش کشید، اما این حقیقت حتی برای لحظه‌ای باعث نمی‌شود که فکر کنیم این باورها غیرعقلانی یا مسئله‌دارند؛ یا اینکه فکر کنیم این باورها با توجه به چارچوب معرفتی ما نامحتمل به شمار می‌روند. اما چرا چنین است؟ زیرا هر یک از این گزاره‌ها برای من تا حد قابل قبولی تضمین به همراه دارد، تضمینی که مستقل از روابط احتمالاتی‌اش با باورهایی است که در معرض معضل مرتبط با نقص شواهد است. در نمونه‌های مشابه، این معضل کم‌رنگ‌تر می‌شود. و حتی لازم نیست باور محل بحث، درجه بالایی از تضمین داشته باشد ... فرض کنید اعتقاد خدا باورانه مسیحی از طریق ایمان و انگیزش درونی روح القدس، به اندازه کافی برای من تضمین شده باشد. آنگاه این مطلب که خدا باوری در معرض چالش نقص شواهد است، مرا مغلوب نمی‌کند و باعث نمی‌شود فکر کنم این اعتقاد غیرعقلانی است. این مطلب را با مثال مینارد و باور من درباره گربه بودن آن مقایسه کنید. شما می‌گویید این باور در معرض معضل نقص شواهد است: اینکه او لویاسبز پخته دوست دارد بیشتر مربوط به این می‌شود که او انسان بومی فریزلند است نه اینکه او گربه است.

می‌پذیرم که این اشکال وجود دارد اما همچنان باور دارم که اعتقاد به گربه‌بودن او کاملاً عقلانی است. این باور برای من در این موقعیت عقلانی است. زیرا دارای تضمینی کاملاً مستقل از رابطه‌اش با این گزاره است که او لویاسبز پخته دوست دارد. البته اگر من بر باوری باقی بمانم که تضمین در خور ملاحظه‌ای برخاسته از حافظه، ادراک یا انگیزش درونی روح‌القدس دارد، دچار هیچ بدکارکردی آگاهانه‌ای نشده‌ام، حتی اگر بدانم که این باور در معرض معضل نقص شواهد است. طراحی آگاهانه ما اجازه می‌دهد و در واقع نیاز دارد به اینکه ما چنین باوری را در مواجهه با چنین «معضلی» نگه داریم. واضح است که همین اتفاق درباره باور خداپاورانه من، اگر دارای تضمین [حاصل از مدل کالون/ آکوئیناس] باشد، می‌افتد. اما حتی اگر خداپاوری دارای تضمین کمتری باشد یا حتی اگر تضمینی نداشته باشد، باز هم معضل نقص شواهد معضلی واقعی یا شکستی بدیهی نخواهد بود. شاید به‌اشتباه اما عقلانی باور دارم که [باور خداپاورانه من] دارای تضمین است ... به‌اشتباه باور دارم [در مدل کالون/ آکوئیناس] که باور خداپاورانه تضمین دارد. در چنین وضعیتی باور خداپاورانه من در واقع تضمین ندارد؛ با این حال برداشت من در این باره که این باور در معرض معضل نقص شواهد است با عقلانیت آن سازگار نیست و حربه‌ای علیه آن به دست من نمی‌دهد (ibid., pp. 477-480).

۱۱. یا شاید آن وجود آن‌قدر قدرتمند و دانا نبوده که جهان را با قانون‌هایی طراحی کند که این همه امور دردناک در آن نباشد. هیچ مصیبتی با صفات سه‌گانه خداوند، یعنی قدرت، علم و خیر مطلق، سازگاری ندارد.

۱۲. امر دیگری که منجر به رد کردن این مطلب می‌شود این مسئله است که بلایای طبیعی نتیجه عملکرد قانون‌های طبیعی است. می‌توانیم به عقب برگردیم و معتقد باشیم که شیطان‌ها باعث آنها هستند، گرچه برخی از الاهی‌دانان معروف، مانند پات رابرتسن (Pat Robertson) این مسئله را به‌راحتی می‌پذیرند.

۱۳. گرچه هیچ خداپاوری که نسبتی با این بحث برقرار کند، به این پرسش این‌گونه پاسخ نمی‌دهد. زیرا این پاسخ از منطق خداپاوری شکاکانه استفاده می‌کند: «دلایل خداوند برای

بلاایای طبیعی ممکن است فراتر از آنچه ما می‌دانیم باشد». در واقع، خداباوری شکاکانه اگر موفق بود می‌بایست از پیش آمدن مسئله شر طبیعی که با آن شروع شد جلوگیری کند. همان‌طور که پیش از این گفته شد، در اینجا بحث من فقط خداباورانی را مخاطب قرار می‌دهد که با خداباوری شکاکانه و تئودیه‌های دیگر قانع نمی‌شوند (اغلب به دلیل اشکالاتی که در بالا بیان کردم) و فکر می‌کنند شواهد آنها مبنی بر اینکه خدا وجود دارد به آنها این امکان را می‌دهد که به مسئله شر طبیعی پاسخی بدهند که وظیفه خود را انجام داده باشند.

۱۴. پلنتینگا مدعی است خداوند جهان را طوری طراحی کرده است که از طریق انگیزش درونی روح القدس بتوان وجود او را پذیرفت. این مطلبی است که در بخش قبل به آن اشاره کردم.

۱۵. برت ایهرمن (Bart Ehrman) اشاره می‌کند که در نقل قول نادرستی از مسیح (New York: Harper One, 2007, Chapter 6) جلوگیری از چنین ارتدادی انگیزه اولیه بوده و بسیاری از کاتبان اولیه برای تغییر لغات و مستندات عهد جدید راهکارهای جدید مطرح می‌کردند.

۱۶. نیازی نیست به این حقیقت اشاره کنیم که ما به بلاایای طبیعی احتیاجی نداریم؛ شرور اخلاقی همه فرصت‌هایی را که به آن نیاز داریم فراهم می‌کند. این نکته هم از نظر من مغفول ماند که بلاایای طبیعی مانع ابراز همدردی انسان‌ها می‌شود و با از بین بردن انسان‌ها منجر به کاهش خیر در جهان می‌گردد.

۱۷. البته منطقی‌تر است حقایق پنهانی مبنی بر این وجود داشته باشد که بلاایای طبیعی خیرند اما هر کس شربودن بلاایای طبیعی را انکار کند سخنی ضدعلمی گفته است. باید گفت این تضاد در خداباوری شکاکانه وجود دارد و این مطلب نگران‌کننده است که این تضاد را خداباوری مطرح کرد که با خداباوری شکاکانه موافق نیست.

۱۸. البته فرضیه شبیه‌سازی که بیان می‌کند شما تنها کسی هستید که وجود دارد - مانند فرضیه موجود شیرین دکارتی - ممکن است این نتیجه را در بر داشته باشد که بلاایای طبیعی شیطانی نیستند فقط به این دلیل که دیگرانی وجود ندارند که از چیزی رنج ببرند اما این مطلب متفاوت است با انکار این مسئله که بلاایای طبیعی که موجبات ناراحتی افراد را پدید می‌آورند شیطانی باشند؛ این چیزی است که فرد باید بپذیرد اگر فرضیه‌های مشابه را رد کند.

۱۹. دوباره این موضوع مطرح می‌شود که هر کس جهان را تحت تسلط خود دارد به اندازه کافی قدرتمند و دانا نبوده که در آن قانون‌هایی را به کار برد که منجر به بلایای طبیعی نشود. پس این موجود دارای قدرت، علم و خیر مطلق نیست و بنابراین خدا نیست.
۲۰. نک.:

Floyd Bloom, *Best of the Brain from Scientific American: Mind, Matter and Tomorrow's Brain* (New York: Dana Press, 2007), chapters 17 and 20.

۲۱. تصورات من که شبیه‌سازی رایانه‌ای بهترین نوع شبیه‌سازی است می‌تواند بی‌اعتبار باشد. اگر بدانم که موجود هوشیاری هستم پس می‌دانم که نمی‌توانم شخصی شبیه‌سازی شده به وسیله کامپیوتر باشم.

۲۲. کسانی که با چنین اموری ناآشنا هستند، رک. [Http://www.thesims.com](http://www.thesims.com)

23. "Are You Living In A Computer Simulation?" *Philosophical Quarterly* 53 (No. 211, 2003), pp. 243-255.

۲۴. به این مبحث توجه بسیار شده و موضوع اصلی کتاب شمارش معکوس اثر کیث آلبرمن (Keith Olberman) همین بوده است، البته بعد از مقاله جان تیرنی با عنوان «زندگی ما را فردی کنترل می‌کند» که در شماره ۱۴ مجله نیویورک تایمز در اگوست ۲۰۰۷ منتشر شد و در چیه‌ای به این موضوع گشود.

۲۵. در دنیای یهودی‌مسیحی، برداشتی تحت‌اللفظی از بخش اول و دوم سفر پیدایش حکم‌فرما شده است. در نتیجه تأثیر تفکر یونانی از قرن دوم به بعد، با فیلون اسکندرانی تفسیری ظهور کرد که کمتر تحت‌اللفظی بود.

۲۶. موفق‌ترین نوع دفاع اختیاریانه متعلق به آوین پلنتینگا است. نک.: *God, Freedom and Evil* (Grand Rapids, MI: Eerdmans, 1977)؛ اکثر فیلسوف‌ها این مسئله را به عنوان راه‌حلی موفق برای مشکلات عقلانی و اخلاقی پذیرفته‌اند.

۲۷. پلنتینگا این مسئله را در پاسخ به مشکلات عقلانی بلایای طبیعی مطرح کرد.

۲۸. مثلاً نک.: Harold Kushner (1981) *When Bad Things Happen to Good People* (New York: Schocken Books, Inc., 1981).

و برای دیدگاهی حتی اصلاح‌شده‌تر نک.:

F. LeRon Shults, *Reforming the Doctrine of God* (Grand Rapids, MI: William B. Eerdmans Publishing Co., 2005).

دیدگاه اصلاح‌شده دیگری که با خود مسئله شرط طبیعی برانگیخته شد متعلق به وسلی ویلدمن (Wesley Wildman) است. نک.:

Nancy Murphy, Robert John Russell and William R. Stoeger, eds., *Physics and Cosmology: Scientific Perspectives of the Problem of Natural Evil* (Vatican Observatory Foundation, 2007) pp. 267–296.

۲۹. در واقع، من حتی به این جهت متمایل شدم که بگویم این مشکل، حتی به ذهن خداپاورانی که شواهدی بر وجود خدا ندارند اما او را صرفاً بر اساس ایمان انتخاب می‌کنند، خطور می‌کند؛ دست کم اگر آنها بپذیرند که هیچ تئودیسه‌ای در برابر شر طبیعی ندارند. فرضیه شبیه‌سازی تئودیسه‌ای را فراهم می‌کند. تا زمانی که جایگزین دیگری وجود ندارد، آنها باید آن را به عنوان بهترین راه‌حل بپذیرند.